

نشریه علمی _ پژوهشی
پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)
سال ششم، شماره اول، پیاپی ۲۱، بهار ۱۳۹۱، ص ۱۰-۱

درباره یک فعل در اسرارالتوحید (گفتن یا گفتن؟)

حسن زیاری*، دکتر اسحاق طغیانی**

چکیده

کتاب اسرارالتوحید با تصحیح و تعلیقات مستوفای شفیعی کدکنی چند سال پیش به صورت مهذب و منقح، چاپ و منتشر شد. در این چاپ، گره بسیاری از مشکلات گشوده شده؛ ولی در برخی موارد، ابهاماتی چند، همچنان برجای مانده است. از جمله این مشکلات، فعل «بگفت» در عبارت «به ارادت شیخ بگفت» است که شفیعی کدکنی حدس زده‌اند که فعل «گفتن» در این جمله به معنای «انس و الفت گرفتن» آمده است. در این مقاله با شواهدی مستدل نشان داده شده که صورت درست این فعل به احتمال زیاد، فعل رایج و متداول «گفتن» است که با حرف اضافه «به» در برخی متون کهن مستعمل بوده است. قابل ذکر است که یکی از معانی «گفتن» در متون فارسی «قائل بودن و معتقد شدن به چیزی» است. این تعبیر به احتمال زیاد، از «قال ب(فلان)» در زبان عربی گرفته شده است.

واژه‌های کلیدی

اسرارالتوحید، ابوسعید ابی‌الخیر، گفتن به، قال ب(فلان).

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان Hasan.ziari@gmail.com

** استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان Etoghyani@hotmail.com

تاریخ پذیرش ۹۱/۴/۱۲

تاریخ وصول ۹۰/۷/۱۰

مقدمه

کتاب اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تصنیف محمد بن منور میهنی در زمرة آثار متین و استوار نثر فارسی به حساب می‌آید. این کتاب در شرح احوال و حالات و زندگی نامه ابوسعید بن ابی الخیر میهنی (۴۴۰-۳۵۷) نگاشته شده است و با وجود این که در اواخر قرن ششم هجری نگارش یافته، از سلاست و روانی نثر ساده قرن پنجم برخوردار است و نثر مصنوع و متکلف غالب زمان نویسنده، در آن تأثیری ننهاده است؛ البته ناگفته نماند که مقدمه این کتاب از این تأثیرپذیری برکنار نمانده و تا حدودی متکلفانه است (← صفا، ۱۳۶۹: ۹۸۲/۲). از امتیازات برجسته این کتاب، بسامد بالای استعمال کلمات و ترکیبات اصیل فارسی است که «با در نظر گرفتن حجم کتاب»، شگفت‌انگیز است (← محمد بن منور، ۱۳۶۶: صد و هفتاد و دو).

اسرارالتوحید نخستین بار به سعی مستشرق روسی ژوکوفسکی به چاپ رسید. این چاپ که قدیمی‌ترین چاپ این کتاب به شمار می‌رود، به اعتقاد شفیع کدکنی بهترین و درست‌ترین چاپ اسرارالتوحید است (← همان، دویت و یازده). چاپ بعدی کتاب به کوشش احمد بهمنیار صورت گرفته که در اصل، وی همان چاپ ژوکوفسکی را با حذف نسخه بدل‌ها و افزودن مقدمه و چند حاشیه، دیگر بار به دست چاپ سپرده است. برای سومین بار ذبیح‌الله صفا این کتاب را تصحیح و چاپ کرد. این تصحیح، به علت داشتن اشکالات و اغلاط زیاد، خوانندگان را به طور جدی با مشکل مواجه می‌کرد؛ تا اینکه تصحیح دقیق و علمی شفیع کدکنی به بازار عرضه شد. در این کار، ایشان بسیاری از موارد مشکل کتاب را شرح و توضیح داده‌اند و از سر هیچ مشکلی بی‌طرفانه رد نشده‌اند و «به هیچ روی... نکوشیده‌اند» جاهایی را که برای متخصصان نیز ابهام دارد، با سکوت، بگذارد و خواننده را به امان خدای تعالی بسپارد» (همان، دویت و سی و شش).

یکی از موارد مبهم و بحث‌برانگیز این متن که شفیع کدکنی در حاشیه‌ای مفصل به آن پرداخته است، صیغه‌ای غریب و نادر از مصدر «گفتن» است. در این مقاله سعی شده است با دلایل و شواهد، صورت و معنای درست این فعل نشان داده شود.

پیشینه بحث

این فعل در متن کتاب اسرارالتوحید بدین گونه استعمال شده است:

«در آن وقت که خواجه حسن مودب رحمت الله علیه به ارادت شیخ بکفت در نیشابور، و به خدمت شیخ بایستاد» (همان، ۱۹۵).

شفیعی کدکنی در یادداشت این صفحه نوشته‌اند که: «به ارادت شیخ بکفت: کفتن گویا به معنی انس و الفت گرفتن و خوگر شدن است و بدین معنی از فرهنگ‌ها فوت شده است»، سپس افزوده‌اند: «فعل کفتن با همین تعبیر موجود در اسرار التوحید، یعنی به صورت «به ارادت کسی کفتن» در نوشتهٔ سمعانی نیز آمده است: «بندار بن الحسین به ارادت شبلی بکفت هر چه داشت از مال دنیا بداد» (روح‌الارواح نسخهٔ توینگن B ۸۲) و شاید همان معنی شکفته شدن را هم برساند» (محمّد بن منور، تعلیقات، ۱۳۶۷: ص ۵۶۲-۵۶۳). ایشان در ادامه، کلمهٔ «اکفت» را ضد «کفتن» (آ=أ: حرف نفی شبیه امرداد) دانسته‌اند و شواهدی برای این کلمه در معنای جدائی نشان داده‌اند (همان).

پس از چاپ و انتشار این کتاب، مقالاتی چند در نقد و معرفی آن نگاشته شد. از آن میان، علی رواقی در نقد خود که غالباً به مباحث لغوی این کتاب پرداخته است، همین فعل مانحن فیه را نیز مورد انتقاد قرار داده است. ایشان در این قسمت از مقالهٔ خود بر صحّت و درستی این حدس به دیدهٔ تردید نگریسته و در این باره چنین نوشته است: «کفتن در نوشته‌های فارسی میانه به معنای افتادن است... و به گمان من در شاهد اسرارالتوحید «کفتن» می‌تواند به معنی «افتادن» باشد و یکی از معنی‌های مجازی افتادن گرفتار شدن است:

جدا ماند بیچاره از تاج و تخت به درویشی افتاد و شد شوربخت

(دیوان عنصری، ص ۳۳۱)

... همچنان که معنی شکفته شدن هم به هیچ روی با شاهد اسرارالتوحید سازگاری ندارد» (رواقی، ۱۳۶۸: ۴۹).

گفتن به: باور و اعتقاد داشتن به چیزی

مقدار زیادی از مشکلاتی که مصححان در تصحیح متون با آن مواجه می‌شوند، از نارسایی‌های رسم‌الخط فارسی ناشی می‌شود. «وجود و وفور تصحیفات و تحریفات که در زبان فارسی و دیگر زبان‌هایی که در تمدن اسلامی از الفبای اسلامی و خط آن استفاده کرده‌اند دیده می‌شود، به دلیل نقص‌هایی است در خط فارسی که گریبان‌گیر کاتبان گذشته بوده است» (مایل هروی، ۱۳۶۹: ۸۱).

همان‌طور که شفیع‌ی کدکنی نوشته است در این چاپ «واژگان بسیار متنوع و مهمی برای اولین بار در متن اسرارالتوحید دیده می‌شود [که] در چاپ‌های قبل به علت بی‌اطلاعی کاتبان غالباً حذف یا تبدیل به کلمات جدید شده بود» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: دو یست و بیست و دو). این فعل به هیچ صورت دیگری، در تصحیحات قبلی اسرارالتوحید یافتنی نیست (← محمد بن منور، ۱۳۶۱: ۲۱۱، ۱۳۵۷: ۱۶۰) و شفیع‌ی کدکنی در یادداشت خود اشاره نکرده‌اند که آیا در نسخه‌های بدل، صورت دیگری از این فعل وجود داشته یا جمیع نسخ به اتفاق «بگفت» بوده است.

نگارندگان معتقدند صورت صحیح این کلمه، فعل متداول «گفتن» است. املاهای مشابه این دو کلمه مصحح را به اشتباه انداخته است. در نسخه‌های خطی گاف و کاف یکسان و همانند کتابت می‌شده است و باید همان‌گونه که ایشان در جایی دیگر آورده‌اند، بگوییم «این اشتباه نتیجه فقدان علامت برای گاف فارسی در رسم الخط قدیم است» (جمال الدین ابوروح، ۱۳۶۶: ۱۱۵).

یکی از معانی فعل گفتن، «باور داشتن و اعتقاد داشتن به چیزی» است. در لغتنامه دهخدا ذیل «گفتن» به این معنا تصریح و به این بیت حافظ استشهد شده است:

می‌خواه و گل افشان کن از دهر چه می‌جویی این گفت سحرگه گل بلبل تو چه می‌گویی
(دهخدا: ذیل گفتن)

یعنی بلبل اعتقاد و باور تو چیست. همین استعمال است که در ترکیب‌های فعلی «دو گفتن» و «یکی گفتن» در معنی قائل به دوئی و ثنویت شدن و قائل به یگانگی بودن نیز مشهود است که در شواهد زیر می‌توان نشان داد:

- «یار بدآموز آن بود که دو گوید، دو گفتن کفر بود، ازین حذر باید کرد و این نفس تست که سخن‌ها با تو در می‌گوید و ترا با خلق به هم درهم می‌افکند. گفتار دراز مختصر باید کرد آنست که یکی گویی، بس» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۲۸۶).

پادشاهی از یکی گفتن به دست آید ترا کز دو گفتن نیست در انگشت جم انگشتری
(سنایی، ۱۳۶۲: ۶۵۷)

بنده نظامی که یکی گوی تست در دو جهان خاک سر کوی تست
(نظامی، ۱۳۸۰: ۱۰)

که ما را در آن ورطه یک نفس ز دو گفتن به فریاد رس
(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۹۷)

گذشته از آن که از فعل «گفتن» به طور مستقل معنای «معتقد بودن»، مفهوم می‌شود، از این فعل به کمک حرف اضافهٔ «به» نیز همان معنای «اعتقاد داشتن» بر می‌آمده است که البته، این شکل فعل با حرف اضافه در فرهنگنامه‌های فارسی به استثنای فرهنگ معین، ضبط نشده است. در فرهنگ معین ذیل کلمهٔ «گفتن» به این معنای کلمه با حرف اضافهٔ «به» اشاره گردیده و به شاهد زیر استشهد شده است: «ترسایان به سه قدیم گفتند: اقنوم الاب، اقنوم الابن و اقنوم روح القدس» (معین: ذیل: گفتن، به نقل از کتاب النقض).

برای کاربرد این فعل با حرف اضافه «به» می‌توان به شواهد زیادی استناد کرد:

- «و این خلاف، آن کسان راست که به قدم ارواح بگویند و ذکر ایشان گذشت» (هجوی، ۱۳۸۶: ۴۱۱).

- «و گروهی دیگر از مشبهه تولا بدین طریقت کنند و حلول و نزول حق به معنی انتقال روا دارند-

لعنهم الله- و به جواز تجزیت بر ذات باری- تعالی- بگویند و...» (همان، ۳۵۲-۳۵۳).

- «به قدم ارواح بگویند» یعنی قائل به قدیم بودن ارواح باشند و «به جواز تجزیت بر ذات باری

بگویند»؛ یعنی قائل و معتقد به تجزیه‌پذیر بودن ذات خداوند هستند.

در عبارت مورد اختلاف اسرارالتوحید هم «به ارادت شیخ بگفت» همان «به ارادت شیخ بگفت»

است؛ جمله را این گونه می‌توان معنا کرد که «به ارادت شیخ قائل شد و ارادت پیدا کرد و مرید شیخ

گشت». به شواهد بیشتر زیر نیز بنگرید:

- «بندار بن الحسین به ارادت شبلی بگفت^۱» (سمعانی، ۱۳۸۴:)؛ یعنی قائل به ارادت شبلی شد.

- «استاد ابوعلی [رحمه الله] گفتی روا بود که داند و این گفتی و این اختیار جایز دارد و ما نیز آن را

برگزیده‌ایم و بدان گوئیم [و این] واجب نیست...» (عثمانی، ۱۳۴۵: ۶۲۶)؛ یعنی بدان قائلیم.

- «از استاد ابوعلی شنیدم [رحمه الله] که گفت ابویزید بسطامی را صفت کردند که فلان جای مردی

پدیدار آمده است که به ولایت می‌گوید، بویزید قصد او کرد...» (همان، ۴۲۷). یعنی قائل به ولایت است.

- «پیری بود وی را دو شاگرد بود میان ایشان، خلاف افتاد اندر حدیث خواب و بیداری، یکی گفت

خواب بهتر است؛ زیرا که خفته معصیت نکند. دیگر گفت: بیداری بهتر است که بیداری بر معرفت

خدای بود. به حاکم شدند، نزدیک پیر خویش، پیر گفت ترا که به تفضیل خواب می‌گوئی مرگ بهتر

از زندگانی و ترا که به تفضیل بیداری می‌گوئی زندگانی بهتر از مرگ» (همان، ۷۰۳).

- «از استاد ابوعلی شنیدم که [گفت] استاد ابوسهل صعلوکی [رحمه الله] ابوسهل زجاجی را به

خواب دید گفت خدای با تو چه کرد [و این ابو سهل به وعید ابد بگفتی] گفت آن جا کار آسان تر از آن است که ما می‌پنداریم» (همان، ۷۰۷). یعنی تو که به برتری خواب قائل هستی و تویی که به برتری بیداری قائل هستی.

به دلالت فرهنگ معین به کتاب «نقض» عبدالجلیل رازی دست یافتیم که شواهد متعددی در تأیید این حدس در آن یافتنی بود که ذیلاً مرقوم می‌شود:

- «و به ری در عهد قشقر و امیرعباس که اصحاب یوحنیفه را به محفل پادشاه حاضر کردند بکرات که به دیدار خدای تعالی بگوئی و بنویسی که قرآن قدیم است» (رازی، ۱۳۵۸: ۴۱).
- «تا بدانی که شیعه امامت به نسبت نگویند الا به علم و عصمت» (همان، ۴۹).
- «دین و ملت و خلاف به نسبت گفتن مذهب گیرکان است» (همان، ۱۸۷).
- «و مشابهت دارد به نصاری که به سه خدای گفتند لقد کفر الذین ان الله ثالث ثلاثه. و مشابهت دارند به طبایعه که به چهار ارکان گفتند»^۲ (همان، ۴۴۸).

اما در متون دوره‌های متأخر (نه در قرون ۵-۶) هم استعمال این فعل رواج داشته است: «گوییم که شیخ [ابوعلی سینا] متصل به این کلام گفته، آنچه مضمونش این است که گاهی معقول، کمال عقل و حسن ایالت است» (قاضی نورالله شوشتری، ۱۳۶۵: ۱۸۷/۲). با دقت در منابعی که شواهد از آن‌ها نقل شد می‌توان گفت که استعمال این فعل در متونی که به نوعی در اثبات و بیان آموزه‌های دینی و اعتقادی بوده است، یافتنی است.

قال ب(فلان)

استعمال این فعل در معنای ذکر شده، گویا از زبان عربی مأخوذ شده است یا حداقل آن است که در هر دو زبان، ساختار و کاربردی مشابه داشته است بدین صورت که «گفتن به» دارای همان ساختار «قال ب(فلان)» عربی است.

ذکر این نکته ضروری است که جلال‌الدین محدث، نیز در تصحیح کتاب «النقض» با مواجه شدن با این قاعده به چنین استنباطی رسیده و متذکر این نکته شده است که «تعبیر متن مأخوذ از لغت عرب است که گویند: قال به ای اعتقده و اتخذ له مذهباً و تدین به و منه قولهم: قالن یقول بالمبدء و فلان لا یقول بالمعاد» (رازی، ۱۳۵۸: ۱۸۷).

برای روشن شدن بیشتر مبحث باید بگوییم: در زبان عربی برای این کاربرد شواهد متعددی وجود دارد؛ در ابتدا به چند مورد از شواهد کتاب «البدء و التاریخ» که با عنوان «آفرینش و تاریخ» به قلم شفیع کدکنی ترجمه شده است، اشاره می‌کنیم تا نحوهٔ تلقی ایشان را هم از این کاربرد بنگریم و سپس به چند شاهد دیگر اشاره می‌کنیم:

- «و اختلفوا أذاته مرثیه أم غیر مرثیه فمن قال بالتشبيه أو رای الرؤیة العلم...» (مقدسی، ۱۸۹۹: ۱/۱۰۳).

- «و اختلاف کرده‌اند در اینکه آیا ذات او قابل رؤیت است یا نه؟ آنها که قایل به تشبیه شده‌اند یا قایل به اینکه قابل رؤیت است» (مقدسی، ۱۳۷۴: ۱/۱۹۷).

- «المعطلّة الأخری یقولون بالتوحید غیر أنهم یبطلون الرساله» (مقدسی، ۱۸۹۹: ۱/۱۴۴).

- «و معطلّة دیگری که قایل به توحیدند جز این که اینان نبوت را انکار می‌کنند» (مقدسی، ۱۳۷۴: ۱/۲۲۹).

- «و من قال بوجود الحتّة فی الوقت قال هی فی السماء...» (مقدسی، ۱۸۹۹: ۲/۹).

- «و کسانی که هم اکنون بهشت را موجود می‌دانند، برآنند که بهشت در آسمان هفتم است» (مقدسی، ۱۳۷۴: ۱/۲۸۲).

- «...و المعطلّة منهم قالوا بعدم العالم فی أجسامه و أعراضه» (ابی زید بلخی، ۱۸۹۹: ۴/۲۵).

- «و از این میان «معطلّة» قایل به قدم عالم در اجسام و اعراض آن هستند» (مقدسی، ۱۳۷۴: ۲/۵۷۲). چنان که مشاهده می‌شود، در همهٔ موارد، «قال ب(فلان)» در زبان عربی، در ترجمه‌های فارسی، معانی‌ای از قبیل «قایل شدن، معتقد بودن به» به خود گرفته است. برای پرهیز از اطالۀ کلام و ارائهٔ شواهد فراوان، در این مورد، تنها به یک شاهد دیگر بسنده می‌شود:

- «یقال له الكوسان، و الآخر دروسان، أحد الصنفین یقول بقدم العالم و معان غیر ذلك أعرضنا عن ذكرها» (مسعودی، ۱۴۰۹: ۱/۷۲).

«یکی از دو فرقه کوسان و دیگری دروسان نام دارد، یک فرقه به قدم عالم و مطالب دیگر معتقد است که از بیم تطویل از ذکر آن صرف نظر می‌کنیم» (مسعودی، ۱۳۷۴: ۱/۵۲).

در پایان باید گفت که امروزه نیز «قایل شدن به چیزی» مصطلح است و این کاربرد «قایل شدن» را می‌توان در متون قرن نهم به بعد نشان داد: «عبدالله بن عباس به جواز متعه قائل است» (قزوینی، ۱۳۷۱: ۲۵۰). اینک چند شاهد:

مگر دهان تو او را در این گمان انداخت (نسیمی، ۱۳۷۲: ۱۳۳)	به جزو لایتجزا حکیم قایل نیست
هر کس گنه خویش حوالت به قضا کرد (صائب، ۱۳۷۰: ۲۰۹۸/۴)	قایل به خطا باش که مردود جهان شد
شو به عجز خویش قائل بر دعا کن اختصار (وحشی، ۱۳۳۹: ۲۱۳)	در خور اوصاف آصف نیست وحشی این مقام

نتیجه

در این مقاله با شواهد متعدد نشان دادیم که صورت درست عبارت «به ارادت شیخ بگفت» که در متن کتاب اسرارالتوحید به کار رفته و محل اختلاف واقع شده، به احتمال قریب به یقین «به ارادت شیخ بگفت» است که به علت نانوشته بودن سرکش حرف گاف، «گفتن» خوانده شده و «انس و الفت گرفتن» معنا شده است. تعبیر «گفتن به چیزی» گویا از تعبیر «قال ب(فلان)» زبان عربی به صورت ترجمه به زبان فارسی راه یافته و به کار گرفته شده و معنای «اعتقاد داشتن و باور داشتن به چیزی» از آن مستفاد گشته است.

پی‌نوشتها

۱. شفیع کدکنی در یادداشت فعل «گفتن»، به این شاهد استشهاد کرده‌اند؛ ولی گویا صورت درست این شاهد نیز همان گونه که نجیب مایل هروی در تصحیح خود آورده است، «گفتن» باشد.
۲. برای مشاهده شواهد بیشتر از همین منبع، بنگرید به صفحات: ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۸۹، ۵۰۱، ۵۵۰.

منابع

- ۱- جمال‌الدین ابوروح لطف‌الله. (۱۳۶۶). *حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر*، به تصحیح محمدرضا شفیع کدکنی، تهران: آگاه، چاپ اول.
- ۲- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). *لغتنامه دهخدا*، تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید.
- ۳- رازی، عبدالجلیل. (۱۳۵۸). *نقض*، به تصحیح میرجلال‌الدین محدث، تهران: انجمن آثار ملی.

- ۴- رواقی، علی. (۱۳۶۸). نگاهی به «اسرارالتوحید» بخش دوم، نشر دانش، مرداد و شهریور، شماره ۵۳، ص ۴۹-۶۱.
- ۵- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۱). بوستان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی، چاپ هفتم.
- ۶- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۶۲). دیوان، به اهتمام مدرس رضوی، تهران: کتابخانه سنایی، چاپ سوم.
- ۷- سمعانی، شهاب الدین ابوالقاسم احمد بن ابی المظفر. (۱۳۸۴). روح الارواح، به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- ۸- صائب، محمدعلی. (۱۳۷۰). دیوان، شش جلد، به کوشش محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ۹- عثمانی، ابوعلی. (۱۳۴۵). ترجمه رساله قشیریه، با تصحیحات و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول.
- ۱۰- قاضی نورالله شوشتری. (۱۳۶۵). مجالس المومنین، دو جلد، تهران: کتابفروشی اسلامی، چاپ سوم.
- ۱۱- قزوینی، محمدصالح. (۱۳۷۱). نوادر، به تصحیح احمد مجاهد، تهران: سروش.
- ۱۲- مایل هروی، نجیب. (۱۳۶۹). نقد و تصحیح متون، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ۱۳- محمد بن منور میهنی. (۱۳۶۶). اسرارالتوحید، دو جلد، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه، چاپ اول.
- ۱۴- ----- (۱۳۵۷). اسرارالتوحید، به کوشش احمد بهمنیار، تهران: طهوری، چاپ دوم.
- ۱۵- ----- (۱۳۶۱). اسرارالتوحید، به اهتمام ذبیح الله صفا، تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم.

- ۱۶- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۴۰۹ق). **مروج الذهب و معادن الجواهر**، تحقیق اسعد داغر، قم: دارالهجره، چاپ دوم.
- ۱۷- ----- (۱۳۷۴). **مروج الذهب و معادن الجواهر**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۸- معین، محمد. (۱۳۸۱). **فرهنگ فارسی**، تهران: امیرکبیر، چاپ نوزدهم.
- ۱۹- مقدسی، مطهر بن طاهر. (بی تا). **البدء و التاريخ**، بورسعيد، بی جا: مكتبة الثقافة الدينية.
- ۲۰- مقدسی، مطهر بن طاهر. (۱۳۷۴). **آفرینش و تاریخ**، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه، چاپ اول.
- ۲۱- نسیمی، عمادالدین. (۱۳۷۲). **دیوان**، به کوشش یدالله جلالی پندری، تهران: نشر نی، چاپ اول.
- ۲۲- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۰). **مخزن الاسرار**، به تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، چاپ پنجم.
- ۲۳- وحشی بافقی. (۱۳۳۹). **دیوان**، ویراسته حسین نخعی، تهران: امیرکبیر.
- ۲۴- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۸۶). **کشف المحجوب**، به تصحیح محمود عابدی، تهران: سروش، چاپ سوم.